

ادبیات و تکنولوژی

از آنجا که دستاوردهای تکنولوژی در کلیه‌ی زمینه‌های زندگی بشر در عصر حاضر راه یافته و بر تمام امور و فعالیتهای حیاتی او سایه گستر شده است و به دیگر سخن، ادامه زیست در عرصه‌ی جهان کنونی بدون دست‌یازیدن به رهاوردهای تکنولوژی اگر نه محال، دست کم غیرمعقول می‌نماید، بحث پیرامون استیلای تفکر ماشینی بر شیوه‌ی زندگی انسان قرن بیستم می‌تواند موضوع روز باشد و پرداختن بدان را عملی قابل توجه تلقی کرد.

اکثر کسانی که به نحوی با ادبیات سروکار دارند بر این عقیده‌اند که تکنولوژی، به طریقی آزادی انسان را مورد تهدید قرار داده، کارهای هنری را به ابتذال کشیده و آثار ادبی را از ارزش و اعتبار واقعی ساقط کرده است. البته در اینگونه مباحثات به جنبه‌ی سازندگی و تأثیرات اجتماعی تکنولوژی توجه کافی مبذول نمی‌شود. در حالی که تخصصی شدن روزافزون کارها، روابط اجتماعی را بکلی دگرگون ساخته، بسیاری از قلم‌بدست‌ها به جای این که به بررسی و ژرف‌اندیشی در زمینه‌ی این تحولات بپردازند، تکنولوژی را به صورت هیولایی ترسناک و وحشت‌انگیز در آورده آن را به مثابه پدیده‌ای شیطانی در برابر فرشته‌ی ادبیات قرار می‌دهند. غافل از این که ادبیات و تکنولوژی هر دو، هم می‌توانند در خدمت به رفاه و آسایش بشر قرار گیرند، در راه اعتلای ارزشهای انسانی گام بردارند، او را به وادی سعادت و نیک‌بختی سوق دهند و سرانجام او را در راه رسیدن به سرمنزل مقصود که همان کمال انسانیت

است رهنمون شوند و کوتاه سخن، آدمی را به مقامی برسانند که به جز خدا نبیند؛ و هم می‌توانند به ابزاری در دست اربابان زر و زور بدل شوند و به خاطر تأمین منافع و تحقق بخشیدن به اهداف شوم و اهریمنی آنان گستره آرام و دلپذیر زندگی انسانهای مظلوم و بی‌پناه را با خون و مرگ رنگ آمیزی کنند.

این شیوه‌ی سهل و آسان در تجزیه و تحلیل این قبیل مسائل پیچیده به هر کس با هر میزان شعور و آگاهی امکان می‌دهد که توانایی و درایت خود را در زمینه‌ی درک فلسفه‌ی وجود و شناخت جوهر واقعی هنر به ثبوت برساند و در نتیجه هر کدام از افراد جامعه با تعصب خاصی، خود را نماینده و مدافع جهان بینی ویژه‌ای معرفی می‌کند یعنی یا ادبیات را به جرم فاصله گرفتن از واقعیت‌های عصر خویش و یا تکنولوژی را به سبب ماده‌گرایی بیش از حد و حصرش مطرود و مردود می‌شمارد. کسانی که به یکی از این دو گروه بستگی دارند بر این باورند که در هر یک از این دو صورت یکی از الگوهای مستند و تثبیت شده را ملاک داوری خویش قرار داده‌اند، غافل از این که در نتیجه‌ی به کارگیری این روش جزمی، «نظریات فردی» قابلیت انعطاف پذیری خود را که یکی از اصول عمده‌ی تفکر خلاق است از دست می‌دهد زیرا این جهت‌گیری به تدریج به الگویی قالب گرفته بدل می‌شود که تنها هنرش این است که سببی عظیم و غیرقابل نفوذ در مسیر رود خروشان اندیشه‌ی پویای آدمی و تجزیه و تحلیل دیالکتیکی مسائل ایجاد کند.

در این نکته تردیدی نیست که هر گاه امکان هر گونه شک و شبهه و شوق به شناخت مقوله‌های تازه که سرمنشأ پیدایش انواع و اقسام پرسشهایی است که اغلب به کشف معضلات و حل مشکلات منتهی می‌شوند از میان برود، آخرین نشانه‌های حیات فکری نیز محو و نابود می‌گردد و در نهایت مفاهیم و معیارهای انسانی به سکه‌های مستعمل و رنگ و رو رفته‌ای تبدیل می‌شوند که گرچه احتمالاً نزد صراف، زرگر و عتیقه‌فروش از بهای نسبتاً واحد و مشخصی برخوردار هستند لیکن به سبب از بین رفتن نقشهای شان سالهای سال است که در بازار اقتصاد روز از ارزش و گردش افتاده‌اند.

شاید بهتر باشد قبل از هر نوع موضعگیری، مفهوم واقعی دو واژه‌ی منظور نظر این مقال یعنی ادبیات و تکنولوژی را بیشتر بشکافیم و روشن‌تر بیان کنیم. متأسفانه با برداشتن اولین گام در راه تحقق بخشیدن به این مقصود با مشکل بزرگی روبرو می‌شویم و آن این است که همچنان که کلیه مظاهر زندگی پیوسته و هرروزه دستخوش تغییر و تحول بوده و به احتمال قریب به یقین پس از این نیز خواهد بود، مفهوم این دو واژه نیز از این قاعده مستثنی نمانده است و به گمان راقم بعد ازین هم نخواهد ماند. شاید حتی تضادی که ملاک سنجش افراد در پیوستن به یکی از دو گروه فوق‌الذکر بوده، در حال حاضر جای خود را به تعارض پیچیده‌تری داده باشد که از نظر

ما پوشیده مانده است. برای این تغییر و تحول می‌توان دلایل بیشتری برشمرد که ما در چارچوب این مقاله به ذکر دو نمونه قناعت می‌ورزیم:

۱- در نحوه‌ی قضاوت گروه کثیری از مردم در باره‌ی نقش تکنولوژی در بهبود وضع زندگی انسان و تأثیر آن بر شکل بخشیدن به خمیره و خصلت ذاتی او تغییر چشمگیری حاصل شده است. اکنون دیگر در عرصه‌ی این جهان پهناور کمتر کسی را می‌توان یافت که از دستاوردهای تکنولوژی به تنهایی چشمداشت نجات بشریت را داشته باشد. مردم کم و بیش با شگفتی آفرینی‌های آن به طرز درد آلودی خو گرفته‌اند. تکنولوژی در واقع افسون سابق خود را از دست داده و در مقابل، اهداف اقتصادی - سیاسی آن نقاب از چهره برگرفته و به طرز آشکاری رخ نموده است*. مخترع - اکثریت قریب به اتفاقان - به اجبار نقش گماشته را بازی می‌کنند و در نتیجه به عملی ظلم مبدل گشته و افتخار و عظمتی که در مقام او نهفته بود به تشکیلات اقتصادی - سیاسی مسلط بر وی منتقل شده است. اکنون اختراعات و اکتشافات تنها در خدمت به مبارزه برای کسب قدرت و برتری سیاسی، نظامی و اقتصادی صورت می‌پذیرد و به زبان ساده، تکنولوژی کشتش جادویی خود را از دست داده است.

۲- دسته‌ی دیگری زوال این کشتش جادویی را به ادبیات نسبت می‌دهند. بنا بر اعتقاد این گروه، تمدنی که رهاورد تکنولوژی پیشرفته‌ی عصر حاضر است، موجب شده تا قالبها و مضمونهایی که مخلوق ذهن خیال آفرین هنرمند است ارزش گذشته‌ی خود را از دست بدهند و معیارهای دیرپای رنگ بیازند و تغییر چهره دهند. برای نمونه به این نکته اشاره دارند که خدایان و الهه‌های روزگاران کهن به قدرتهای اقتصادی پشت پرده بدل گشته و روح انتقامجوی پدر هاملت در لابلاهای سطور مجلات و روزنامه‌های پر زرق و برق و بیرون از شمار پنهان است. مطبوعاتی که تنها نقششان ایجاد فضایی سراسر ارباب و خفقان، عوامفریبی و تحمیل فرهنگی منحنط و تزریق سموم فلج کننده و گاه کشنده‌ی یأس و خودباختگی به روح پژمرده‌ی این انسان سرگردان است به منظور فراهم آوردن محیطی مساعد جهت به تاراج بردن ذخایر و منابع طبیعی متعلق به کل جوامع بشری در پهنه‌ی گیتی توسط غولهای جهانخوار و اختاپوس‌های کره‌المنظر سرمایه‌داری. و باز همین گروه بر این باورند که آفی ژنی، کسی که سراسر وجودش از شوق یافتن سرزمین رؤیایی‌اش یونان آکنده بود دیگر قادر نیست در دنیایی که تلویزیون را می‌شناسد شخصیت تراژیک خود را حفظ کند. بنابراین از ادبیات چیزی جز یک قالب میان‌تهی که محتوای آن در زیر شعاع‌های آفتاب جهان‌تاب تکنولوژی تا به آخر ذوب شده برجای نمانده است. ادبیات دیگر قادر نیست در برابر رفاهی که از طریق دستاوردهای تکنولوژی برای بشر حاصل شده عرض اندام کند و یا چیز قابل قیاسی عرضه نماید. اگر رومو نتوانسته بود ژولیت را تلفنی در جریان وقایع قرار دهد، همه چیز به خیر و خوشی می‌گذشت و یا ته‌مینه می‌توانست از

همین طریق سهراب را از آن سرنوشت شوم و آن پایان غم‌انگیز و جگرخراش نجات دهد. پس کشفیات عصر تکنولوژی، تراژدی را به دیار عدم فرستاده است.

آیا واقعیت چنین است؟ آیا یک مکالمه‌ی تلفنی حقیقتاً می‌توانست رومئو و ژولیت یا سهراب را از آن سرنوشت اسفبار برهاند؟ آیا در این روزگار و در این دنیای پر از خواستهای متضاد، راه برای یک عشق واقعی هموارتر است و یا هیچگونه اختلاف نظر یا تعارضی میان پدر و پسر وجود ندارد؟ آیا دربه‌دری و انزوای حاصل از آن به همان اندازه رنج‌آور و کشنده نیست که در زمان خلق شخصیتی چون رومئو و سهراب بود؟ درست است که ما امروزه راههای تازه‌ای برای فرار از چنگ تنهایی یافته‌ایم اما با این وجود به ندرت به مواردی برمی‌خوریم که پیروی از احساسات متضمن سعادت و خوشبختی افراد بشر شده باشد. اگر رومئو زنده بود، به سادگی به این مسئله پی می‌برد که انسانهای عصر تکنولوژی از آنچه که در نظر او «واقعیت محض» بود؛ یعنی از «غیرقابل انتقال بودن احساسات» به یکی از فرآورده‌های صنعتی پناه می‌برند، چرا که به قابل اعتماد بودن آن بیشتر ایمان دارند تا به تکیه‌گاه قلبشان که سرمنزول و جایگاه اصلی تمام احساسهاست. همچنین از نظرش مخفی نمی‌ماند که ما انسانها در مکتب تکنولوژی آموخته‌ایم که امکان هرگونه زیانکاری را از قبل پیش‌بینی و محاسبه کنیم و سعی ما بر آن است که این قاعده‌ی کلی را در زمینه‌ی مسائل احساسی نیز مورد استفاده قرار دهیم. در نتیجه، نفسانیات جذبه‌ی خود را از دست می‌دهد زیرا انسان آنها را به عنوان عوامل مزاحم می‌شناسد و می‌کوشد تا حساب آنها را از حساب زندگی جدا سازد. این که آیا این محاسبه به نتیجه‌ی مطلوب خواهد رسید یا نه، پرسشی است که روشهای استدلالی و خشک تکنولوژی پاسخگوی آن نتواند بود و پای استدلالیان چوبین بود. برای پی‌بردن به سیمای واقعی و علل اصلی وسوسه‌ها و نیروهای سرکشی که در ذات و سرشت انسان نهفته و از حیطه‌ی تعقل و تفکر جزمی خارج است، بایستی باز به ادبیات روی آورد.

شاید تکنولوژی توانسته باشد تسلط خویش را بر ظاهر زندگی انسان تثبیت کند اما هنوز موفق نشده است معیارهای منطقی و عقلانی‌ای ارائه دهد که ما را در راه توجیه عالم وجود رهنمون شود. این کار همیشه در حیطه‌ی قدرت ادبیات بوده و تا زمان حاضر پابرجا مانده است. شاید تفکر ماشینی توانسته باشد از ارزش و اعتبار پاره‌ای نمادهای ادبی که ما را در امر توجیه برخی از مقوله‌ها یاری می‌رسانند، بکاهد اما هنوز نتوانسته است خود عمل توجیه را زاید بداند. درست است که شمشیرزنی نجیب‌زادگان درام‌های شکسپیر برای انسان عصر تکنولوژی به همان اندازه بی‌تفاوت است که مهارت «تل» قهرمان درام شیلر در کمانکشی، ولی با کهنه‌شدن این نمادها چه تغییری در زمینه‌های تراژیک زندگی بشر و اختلافات عمیق بین انسانها حاصل شده است؟ هیچ. کافی است که به این زمینه‌ها و اختلافها، به کمک شیوه‌های جدید و نمادهای تازه، مفهوم بخشید. به یاری تکنولوژی، تسلیحات مدرن جایگزین اسبهای

جنگی و تیر و کمان و سرنیزه شده ولی زندگی و سرنوشت بشر همچنان زیر سلطه‌ی آنها باقی مانده است. اما جوهر ادبیات به هیچوجه تابع تغییر شکل نمادها نیست. تضادهای تراژیک و عدم کمال همیشگی عالم وجود هیچگونه ارتباطی با یک کسب اطلاع بدون دردسر تلفنی ندارد. با این تفصیل نمی‌توان میان ادبیات و تکنولوژی، تنها به خاطر این که دایره‌ی کاربردشان متفاوت است، هیچ رابطه‌ای قائل نشد. هدف غایی ما رسیدن به یک چنین نتیجه‌گیری ایده‌آلیستی نیست. مسلماً میان این دو، عامل ارتباط‌دهنده‌ای وجود دارد که خود انسان بوده و هست.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که فردی که زندگی خود را در راه کشف و اختراع صنعتی به مخاطره می‌افکند با رومئویی که به خاطر یک احساس انسانی به زندگی خویش پایان می‌بخشد، تفاوت بسیار و فاحش دارد. این مسئله را نیز نباید از نظر دور داشت که در عصر حاضر، رومان‌تیسیم درون جای خود را به رومان‌تیسیمی که زائیده‌ی امید انسان به بهسازی جهان از طریق دستاوردهای تکنولوژی است سپرده و در نتیجه، تجسم خوشبختی در ذهن افراد تغییر شکل یافته یعنی از صورت فردی خارج شده و در چارچوب نظم کلی مناسبات خارجی قرار گرفته است. در برابر قدرت غول‌آسای تکنولوژی که قرار است برای توده‌های رنج کشیده خوشبختی به ارمغان بیاورد، تضادهای درونی فرد تضعیف شده و دیگر توانایی آن را ندارد که مانند گذشته موضوع اصلی «درام شخصیت» قرار گیرد.

وزنه‌ی اصلی تغییر مکان داده، یعنی به جای فرد بر توده‌ها تکیه کرده است. دست‌یافتن به اختراعات صنعتی بیش از سایر عوامل در پیدایش چنین تحولی مؤثر بوده است، زیرا فرآورده‌های صنعتی خود محصول دست و همزمان شکل‌دهنده و سازنده‌ی شخصیت فرد فرد توده‌هایی است که سعادت و بهروزی خویش را مدیون پیشرفت تکنولوژی می‌دانند. به این ترتیب، تکنولوژی حصارهای جایگاه فردی را در جامعه‌ی امروز در هم ریخته است.

در نتیجه‌ی این دگرگونی نه تنها دورنمای آگاهی ما تغییر شکل داده بلکه گسترش قابل ملاحظه‌ای نیز یافته است. این که آیا شاعر یا نویسنده خواهد توانست برداشتهای تازه‌ی خود را از چشم‌اندازهای واقعیت‌های حاضر به کمک نمادهای مناسب و مطلوب به خواننده القا کند، به روابط موجود میان طرفین بستگی دارد. هراندازه افق دید افراد یک جامعه سریع‌تر گسترش یابد، میدان کشش موجود میان نویسنده و خواننده به طور محسوس‌تری آشکار می‌شود. با ازمه پاشیدگی دنیای اشیاء و مفاهیم مانوس، بیم آن می‌رود که خواننده دیگر نتواند منظور اصلی نویسنده را دنبال کند. البته چنین وضعی برای نویسنده خوشایند نیست. برای او راحت‌تر این است که به الگوی تثبیت‌شده‌ی رمان تربیتی روی آورد و شخصیت‌های خود را به طور دلخواه و بر اساس معیارهای ایده‌آلیستی خلق کند؛ معیارهایی که در اولین برخورد با دنیای واقعیت از هم خواهند پاشید. به زبان ساده، در جهان ادبیات، بهشتی رؤیایی بنا کند که در آن ارزشهای به‌اصطلاح ابدی ریشه می‌گیرند. راحت‌تر از این، آن که از کلیه‌ی ارزشهای هنری چشم پوشید و

برای آنها نسبت به هدف غایی تکنولوژی ارجح کمتری قائل شد. این نظریه نیز دست کمی از نظریه‌ی به‌دور از زمان و کابوس‌مانند اول که دست‌پرورده‌ی فرهنگی ارتجاعی و ایده‌آلیستی گمراه‌کننده است، ندارد. در هر دو صورت، ادبیات و تکنولوژی به شکل دو قطب متضاد و غیرقابل انطباق متصور شده‌اند، در حالی که در حقیقت هر دو مظاهر آگاهی مترقیانه و تحول واحدی هستند که به طور ارگانیک و از طریق خود انسان با یکدیگر در ارتباط مستقیم می‌باشند.

انسان عصر تکنولوژی، علیرغم روح پریشان و سرگردانش، دارای درک کاملاً خاصی از زندگی است که با برداشت انسان سایر اعصار و قرون بکلی فرق دارد. او با تمام احساس به صیانت دنیای برون معتقد، و به شخص خود کاملاً بی‌اعتماد است. سعی رومانیسم ناشی از دست یافتن به کشفیات صنعتی بر آن است که این درماندگی را نوعی فضیلت جلوه دهد و میدان را برای خودنمایی هرچه بیشتر آن باز کند. آنچه ما امروزه در باره‌ی خود می‌دانیم از راه آزمایش به دست آمده است. سفینه‌های فضایی و کشتیهای هدایت‌شونده، کامپیوترها و روایات‌های طاق و جفت وجود ما را در بر گرفته و در فضای لایتناهی به گمراهی می‌کشند.

خودآگاهی که تکامل و رشد تدریجی آن سازنده‌ی تاریخ بشریت است، برای اولین بار پا را از محدوده‌ی فرد فراتر نهاده، قالبی را که قرن‌ها معتبر و زوال‌ناپذیر می‌دانسته‌اند از هم پاشیده و خود را در بونه‌ی آزمایش قرار داده است. اگر درست بیندیشیم آزمایشهای این «من گمنام» که کلیه‌ی روابط و تکیه‌گاههای فردی را نفی می‌کند، می‌تواند خود موضوع بسیار جالب و عمیقی برای نویسنده‌ی تیزبین و هشیار این برهه از زمان باشد. چه بسا اودیسه‌ی او، یعنی اودیسه‌ی ساکن در مدینه‌ی فاضله‌ای که ساخته و پرداخته‌ی دست تکنولوژی است خیلی جالب‌تر و ماجراجویانه‌تر از اودیسه‌ی عصر هومر از آب درآید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

* برای آگاهی بیشتر نظر خواننده را جلب می‌کنیم به نوشته‌های شاعران و نویسندگان وابسته به «گروه ادبی ۴۷» آلمان در دهه‌های چهل و پنجاه و نیز آثاری چون:

- ۱- وایستن هیو اودن؛ «عصر وحشت»
- ۲- الدوس هاکسلی؛ «دنیای جدید فشنگ»
- ۳- جورج اورول؛ «مزرعه‌ی حیوانات» و «۱۹۸۴»
- ۴- ویلیام گلدینگ؛ «سالار مگسها».